

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰، شماره ۲۵

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۲۷۵-۳۰۰

چیستی اصطلاح حدیثی روایت منتقله و ملاک انتقال و نقد و بررسی آن

کامران اویسی*

◀ چکیده

اصطلاح روایت منتقله به منقولی گفته می‌شود که در ملاحظه اول، روایت نقل شده از معصوم علیه السلام است و با توجه به شواهد و قراین، از منابع اهل تسنن (مکتب خلفا) به کتب شیعی (مکتب اهل بیت) به‌عنوان حدیثی شیعی مندرج شده است و عالمان بعدی غالباً به‌سبب پذیرش تسامح در ادله سنن و یا اعتماد به منابع متقدم دیگر محدثان و مفسران شیعه، به‌عنوان روایت معصوم علیه السلام تلقی کرده‌اند. خواه سرانجام پژوهش بر روی آن، به این نتیجه منجر گردد که روایت منتهی به معصومی دیگر است نه معصوم مندرج در منبع شیعی، یا در صدور آن از هر معصومی تردید پیدا شود و یا در عدم صدور آن از معصوم یقین شود. اما اینکه این نقل که منتقله بودن آن اثبات شده، استوار است یا نه، معتبر است یا نه، مرحله بعدی پژوهش روی روایات منتقله است. گرچه افرادی چون علامه تستری و برخی از نویسندگان معاصر، با تعبیری دیگر به روایات منتقله در آثار خود اشاره داشته‌اند، به‌گونه مشخص، علامه عسکری اولین محقق است که در این زمینه با تفصیل بیشتری وارد شده است. به‌صورت اجمالی، عدم وجود روایت در منابع اصیل و عتیق شیعی و نقل از طریق راویان غیر شیعی، وجود راویان مشترک، وجود شیخ اجازه عامی در میان اساتید صاحب منبع متقدم شیعی، عامی بودن صاحب کتاب، غیر موجود بودن در دیگر کتب معتبر شیعه حتی به الفاظ مشابه، تقریبی بودن تفکر صاحب کتاب، حساسیت کمتر محدثان نسبت به نقل در زمینه غیر فقه از ملاک‌های منتقله بودن روایت است. معلوم نبودن انتساب کتابی که حدیث در آن مندرج شده، به مؤلف آن، اضطراب متن، وضعی و جعلی بودن روایت، عدم انطباق با تاریخ قطعی اثبات شده یا مشهور، عدم سازگاری با ضروریات دین و مذهب و مبانی متقن کلامی، ناسازگاری با حکم عقل بدیهی و یا استبعاد عقلی داشتن، مخالفت با آیات قرآن یا سنت قطعی یا اطمینان‌آور، رجحان داشتن خبر معارض با آن و به‌طور کلی عدم وجود روایت در منبع معتبر، عدم شهرت راوی به راستگویی و امانتداری در نقل حدیث یا اشتهاار وی به دروغ‌گویی و خیانت، از جمله اسباب ناستوار بودن یک روایت منتقله و نقد آن است.

◀ کلیدواژه‌ها: اصطلاح، چیستی، روایت، ملاک، منتقله، نقد.

* استادیار گروه معارف قرآن و حدیث دانشگاه معارف اسلامی / oveysi@maaref.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۸

۱. مقدمه

برای تحقق پالایش و تنقیح روایات، نخستین روشی که به ذهن خطور می‌کند، روش سندشناسی و نقد سندی است. اما به کارگیری این روش، گرچه در روایات فقهی رایج است، در حوزه روایات غیر فقهی، حداقل به دو دلیل پذیرفته نیست: ۱. بخش زیادی از این روایات فاقد سند یا دارای سند ضعیف است و در نتیجه اجرای این روش، به کنار گذاردن انبوهی از آن خواهد انجامید و آن را از درجه اعتبار ساقط خواهد کرد؛ ۲. حتی اگر همه روایات یادشده دارای سند باشد، به دلیل اندک بودن روایات متواتر و قطع آور در میان آن، مقدار زیادی از این روایات، ظنی و گمان آور خواهد بود. این روایات حداقل نزد برخی از عالمان، قابل تعبد و قابل جعل حجیت و اعتبار نیست؛ زیرا از نوع اعتقاد و مباحث تفسیر است که غیر فقهی محسوب شده و در این امور، نزد برخی راهی برای تعبد نیست. (نک: طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۲۹)

راه و روش دیگری که در این باره رخ می‌نماید، روش بازکاوی محتوایی و متن پژوهی و مطالعه یکایک روایات مورد نظر و سنجش آن با معیارهای پذیرفته شده و قطعی قرآن و روایات قطع آور و عقل سلیم است. بی‌گمان، بهترین روشی که می‌تواند با حفظ و نگهداری از اصل سرمایه یادگار مانده از معصومان علیهم‌السلام، سلامت آن را نیز تضمین کند، همین روش است. البته با نگاهی معتدل و به دور از افراط و تفریط؛ به صورتی که نه کاملاً از بررسی سندی دست برداشت، چونان غالب اخباریان، و نه رد هر روایت ضعیف السندی، بدون احتساب دیگر قراین مانند علو متن و التفات به دأب برخی از قدما در ارسال و حذف سند و امثال آن؛ لذا از باب حدیث «پس اگر چیزی از این مطالب بر تو مشکل آمد، آن را بر نادانی خود حمل کن؛ زیرا تو در ابتدای آفرینش نادان بودی و سپس دانش آموختی. چه بسیار از اموری را که تو نمی‌دانی و نسبت به آن سرگردان و گمراهی و سپس بینا و آگاه می‌شوی.» (رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹۵؛ ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۷۲)^۱ هر حدیثی که بر اساس قواعد و ضوابط مورد استفاده، غیر معتبر شمرده شود، تا زمانی که قرینه‌ای بر اعتبار آن پیدا نشود، غیر معتبر شمرده شده ولی در بقعه امکان اعتبار باقی خواهد ماند.

یکی از نویسندگان معاصر، تا حدودی به نحوه‌ای از انتقال روایات تفسیری در

مجمع البیان با تکیه بر عبارت «ابو جعفر» و خلط ابو جعفر طبری با ابو جعفر باقر علیه السلام اشاره کرده است که البته با مقاله‌های دیگری تأیید یا نقد شده است. (نک: صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۰ش؛ حسینیان قمی، ۱۳۸۳ش، ص ۷۸-۵۳؛ عابدینی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۱۸-۲۰۷؛ علی‌زاده، ۱۳۸۴ش، ص ۱۲۵-۱۴۸) اثر حاضر در نوع خود، جدید و نوین است؛ زیرا در پژوهش‌های سابق، که غالباً نویسنده این نوشتار به‌عنوان حداقل یکی از نویسندگان آن‌ها همکاری داشته است، بحث از چستی روایات منتقله و ریشه‌یابی این اصطلاح حدیثی و به‌ویژه ملاک‌های نقد و بررسی آن به‌صورت ارائه قاعده نشده است و بیشتر بر نقد و بررسی پدیده انتقال در یک روایت خاص به‌عنوان نمونه تمرکز دارد. با این حال سزاوار است به پژوهش‌های سابق از این، به‌عنوان پیشینه پژوهش اشاره شود.

اولین پژوهش مستقل انتشاریافته در زمینه روایات منتقله، مقاله «بررسی شواهد منتقله بودن روایت سبعة أحرف» (نک: مؤدب و اویسی، ۱۳۹۱ش، ص ۲۸-۱۱) و کتابی با عنوان بررسی روایات تفسیری منتقله قصص انبیاء در مجمع البیان است. (اویسی، ۱۳۹۷ش) مقاله‌های متعدد دیگری نیز در این زمینه انتشار یافته است. (نک: مؤدب و ستار، ۱۳۹۳ش، ص ۲۰۷-۲۳۸؛ مؤدب و اویسی، ۱۳۹۴ش، ص ۱-۲۳؛ اویسی و مؤدب؛ ۱۳۹۵ش [الف]، ص ۱۰-۳۱؛ اویسی و مؤدب، ۱۳۹۵ش [ب]، ص ۲۵-۴۷؛ مؤدب و زمانی پهمدانی، ۱۳۹۶ش، ص ۱۴۷-۱۶۴) رساله‌های دکتری نیز در زمینه روایات منتقله دفاع شده است. (نک: ستار، ۱۳۹۳ش؛ اویسی، ۱۳۹۵ش؛ زمانی پهمدانی، ۱۳۹۵ش)

اما همان‌گونه که ذکر شد، پیشینه پرداختن به موضوع روایات منتقله، به‌صورت واضح و مستقل توسط علامه عسکری به کار رفته است. ایشان آن را این‌گونه معنا می‌کند: «روایت منتقله، روایتی است که با توجه به شواهد و قراین، از منابع اهل سنت (مکتب خلفا) به کتب شیعی (مکتب اهل بیت) به‌عنوان حدیثی شیعی مندرج شده است.» (عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۸۱)

۲. بررسی اصطلاح روایات منتقله

روایات منتقله مجموعه مقولاتی است که در منابع شیعه به‌عنوان روایت و حدیث مصطلح، به معصومان علیهم السلام منسوب شده است؛ اما پس از بررسی، کشف می‌شود که

نقل منسوب داده شده به معصوم علیه السلام، از منابع عامه به کتب شیعی منتقل شده است و عالمان بعدی، آن عبارت منقول را به عنوان روایت معصوم علیه السلام تلقی کرده اند. این تعریف از روایات منتقله از بیان علامه عسکری استظهار شده است. (نک: همان، ص ۱۳) طبق مبنای حدیث پژوهی شیعی می توان به تعریف مذکور، تقیید «رسیدن نقل به معصوم علیه السلام» را اضافه کرد؛ زیرا چنان که گفته شده، منقولاتی که به عنوان حدیث از سوی غیر معصوم علیه السلام نقل می شود، حجت نیست و حدیث اصلاحی در شیعه محسوب نمی شود؛ مگر قرآینی بر صدور آن از معصوم علیه السلام یافت گردد. (نک: مرعی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۹) به عبارت دیگر، قدر متیقن از روایت منتقله این است که در نگاه بدوی - یا طی فرایند یک پژوهش ناقص بدون در نظر گرفتن احتمال منتقله بودن آن - از این عبارت منقول، تلقی روایت معصوم علیه السلام شده باشد. بدین ترتیب، نقل موقوف و مقطوع صحابه و تابعان در حیطه روایات منتقله وارد نمی شوند. نیز ممکن است روایت منتقله باشد و تلقی صدور روایت از معصومی چون امام صادق علیه السلام از سوی منبع شیعی شده است؛ اما پس از طی فرایند پژوهش برحسب پژوهش های روایات محتمل المنتقله، ثابت می شود از معصوم دیگری چون پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع عامه، متصلاً، موقوفاً یا مقطوعاً نقل شده است. در این حالت، عدم صدور آن از معصومی که روایت در منبع شیعی بدو منتسب است، اثبات می شود. در نهایت می توان گفت: روایت منتقله یعنی منقولی که در ملاحظه اول، روایت نقل شده از معصوم علیه السلام است و با توجه به شواهد و قراین، از منابع اهل تسنن (مکتب خلفا) به کتب شیعی (مکتب اهل بیت علیهم السلام) به عنوان حدیثی شیعی مندرج شده است؛ خواه سرانجام پژوهش به این نتیجه منتهی گردد که روایت منتهی به معصومی دیگر باشد یا در صدور آن از معصوم تردید پیدا شود و یا در عدم صدور آن از معصوم یقین شود. اما اینکه این نقل که منتقله بودن آن اثبات شده، استوار است یا نه، معتبر است یا نه، مرحله بعدی پژوهش روی روایات منتقله است.

علامه عسکری اصطلاح روایت منتقله را بیشتر درباره تعدی غرض و رزانه برخی دشمنان اسلام در حوزه روایات غیر فقهی مانند اخلاق، قصص به کار می برد و علت آن را عدم اطلاع دانشمندان شیعه از این دستبرد به سبب اعتقاد به «تسامح در ادله سنن»

می‌داند. در نتیجه در نزد دانشمندان شیعه، چنین روایتی از سوی دانشمندان شیعه متقدم تلقی به حدیث صادرشده از معصوم گردیده و سپس به منابع متأخر شیعی نیز راه یافته است. (عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۵-۸۷) اما به نظر می‌رسد انتقال همیشه در جهت منفی نبوده و گاهی اساتید عامی برخی از محدثان متقدم شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی، روایاتی نقل کرده‌اند که می‌تواند بر تعداد روایات اهل بیت علیهم‌السلام بیفزاید. به عبارت دیگر، همه روایات منتقله مخرب نیستند و برخی می‌تواند به‌عنوان افزونه‌ای بر منابع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام باشند؛ لذا تقسیم روایات منتقله به استوار (سازگار با مبانی شیعه) و ناستوار (ناسازگار با مبانی شیعه)، معقول و گامی در جهت تقریب بین مذاهب اسلامی محسوب می‌شود که قلمرو آن، شامل قول معصوم (پیامبر و امام) است.

علامه عسکری در هنگام بحث از اصطلاح روایات منتقله نمونه‌هایی نیز ارائه می‌دهد. بنا بر تناسب بحث خود و در پاسخ به شبهه قائل بودن شیعه به تحریف قرآن که الهی ظهیر بیان کرده است، یکی از نقدهای وارد بر روایات تحریف‌نما را منتقله بودن بخشی از آن‌ها می‌داند. (نک: همان، ص ۱۳) او معتقد است که بسیاری از روایات مربوط به تحریف قرآن که از شیخ صدوق نقل شده، از روایات منتقله‌ای است که از مدرسه و مکتب خلفا به منابع مدرسه و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام راه یافته است؛ زیرا شیخ صدوق بیش از دو‌سوم کتاب در زمینه حدیث نگاشته است که سعی نموده هر حدیثی که درباره یک موضوع پیدا می‌کرده، درج کند؛ مانند همان کاری که سیوطی در تفسیر الدرالمشور انجام داده است. سیوطی هر حدیثی که در تفسیر هر آیه‌ای می‌یافت، در کتاب تفسیرش می‌آورد، بدون اینکه بین احادیث متناقض جمع کند یا تعلیقه و شرحی بزند. (نک: همان، ص ۸۱)

برخی دیگر نیز به تاسی از علامه عسکری، درباره برخی از روایات تحریف قرآن آورده‌اند: «پژوهش تاریخی در مجادلات کلامی و گاه سیاسی قرون اولیه نشان می‌دهد که شیعه و تفکر شیعی از مسئله تحریف پیراسته بوده است. این‌گونه روایات در آغاز جعل و نسبت بوده و در فرایند انتقال روایات از آن منابع به آثار شیعی - که برخی از عالمان به آن‌ها عنوان احادیث منتقله داده‌اند - به این مجموعه‌ها راه یافته است.»

گرچه مطالب نقل شده در زمینه تحریف قرآن گفته شده است، علامه عسکری درباره روایات تفسیر عیاشی می نویسد: «ناسخ کتاب تفسیر عیاشی اسناد روایات را جهت اختصار حذف کرده است؛ در این حالت، چگونه می توان به روایاتی که نمی توان پی برد کسی که آن را نقل کرده موثق بوده یا غالی، گمراه، دروغگو بوده است و یا روایاتی است که از مدرسه خلفا انتقال یافته است، اعتماد نمود.» (عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۷۰)

چنان که ملاحظه می شود، علامه عسکری، اصطلاح روایت منقله را برای روایات تفسیر عیاشی محتمل می داند و این خود نشان می دهد که در نظر علامه، اصطلاح مذکور منحصر به باب روایات تحریف قرآن نیست، بلکه می توان در هر بابی آن را تسری داد و به عنوان یکی از احتمال های تاریخی و حدیثی برای هر روایت بررسی کرد.

او درباره بحث قرائات قائل به منقله بودن آن به سبب سوء نیت غلات و حسن نیت علماست. (همان، ص ۲۴۶) وی در جای دیگر به گونه ویژه، منقله بودن همه روایات قرائات را قائل شده است و سبب آن را تفسیر تبیان شیخ طوسی می داند که اسناد روایات قرائات را با حفظ امانت علمی ذکر کرده است؛ اما طبرسی در مجمع البیان و جوامع الجامع بدون سند آورده و همین گونه در تفاسیر دیگر شیعی نیز بدون سند آمده است. دلیل دیگر اینکه راوی به نام سیاری است که روایات مدرسه خلفا را گرفته و برای آن ها سندسازی و منتسب به اهل بیت کرده است که در نهایت منجر به غائله وجود تحریف در قرآن شده است. (همان، ص ۲۵۳)

علامه عسکری در جای دیگر نیز به تقریر دیگری از بیانات گذشته خود می پردازد و می نویسد: «زنادقه قرائت های مغایر با نص قرآنی را با سوء نیت ساختند و در کتاب های پیروان مکتب خلفا با نیت بدی که داشتند گسترش دادند و بعد از آنان قاریان بزرگ، آن قرائت های ساختگی را با حسن نیت گسترده و نشر دادند. غلات نیز آن قرائت ها را به کتب پیروان مکتب اهل بیت با سوء نیت انتقال دادند و آنچه که غالی بودنشان اقتضا می کرد به آن اضافه کردند و در کتب حدیث با سوء نیت به دس برداختند. دانشمندان مدرسه اهل بیت نیز همان مطالب غلات را با حسن نیت نقل

کردند.» (همان، ص ۲۵۵)

او نمونه‌های زیادی از روایات منتقله در زمینه قرائت آورده است؛ برای مثال، معتقد است روایتی از سیاری در ذیل آیه ۲۵ سوره انفال از مدرسه خلفا به مکتب اهل بیت منتقل شده که سیاری برای آن سندسازی کرده و به امام باقر علیه السلام افترا بسته است. سپس طبرسی از سیاری با این گمان که حدیث منسوب به امام باقر علیه السلام است، اخذ کرده و به‌عنوان یک قرائتی که آن را روایت کرده‌اند، بدان استناد نموده است. (همان، ص ۴۰۸)

نمونه گفته‌شده نشان می‌دهد که این احتمال وجود دارد شیخ طبرسی فقط در روایات قرائت، دچار نقل روایت منتقله نشده باشد، بلکه در مسائل دیگر به‌ویژه قصص انبیا که وجود اسرائیلیات در آن بیشتر از زمینه‌های دیگر تفسیری است، نیز روایت‌های منتقله را آورده باشد.

مؤید دیگری نیز وجود دارد که با لحاظ آن می‌توان احتمال داد علامه عسکری با استعمال اصطلاح «روایات منتقله» در مقام رد بخشی از روایات تحریف قرآن، اراده انحصار اصطلاح گفته‌شده را در خصوص روایات تحریف نداشته است. او قائل است که برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده، از روایات مکتب خلفاست. این روایات از تفسیر او به تفسیر ابوالفتح رازی و از آن به تفسیر گازر و سپس تفسیر کاشانی سرایت کرده است. همان گونه که یک حدیث جعلی منسوب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله به جامع السعادات ملا مهدی نراقی سرایت نموده یا ابن طاووس در کتاب *المجتبی*، به روایتی از تاریخ ابن کثیر اعتماد کرده است؛ که او نیز از تاریخ طبری و او نیز از سیف زندیق روایت کرده است. (نک: عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۱)

علامه عسکری قضیه حضرت داود علیه السلام با همسرش اوریا را- آنچنان که در برخی منابع متأثر از اسرائیلیات نقل شده است- با توجه به روایاتی که از معصومان علیهم السلام رسیده، نه تنها اسرائیلی بلکه منتقله در کتب مکتب اهل بیت می‌داند. (نک: همو، ۱۳۹۱ش، ص ۱۲۳)

علامه عسکری یک نمونه از روایات منتقله در باب روایات تفسیر و شأن نزول از تفسیر تبیان می‌آورد و می‌نویسد: «شیخ طوسی داستان افک را نقل می‌کند و می‌گوید

که درباره عایشه است و آیات در تبرئه عایشه نازل شده است. در صورتی که آیات افک در تبرئه ماریه نازل شده است؛ از افکی که عایشه و دارودسته اش به او زده بودند. این مطلب از تبیان شیخ طوسی، به مجمع البیان، تفسیر ابوالفتوح رازی، تفسیر گازر و... رفته است.» (همو، ۱۳۵۴ ش، ج ۷، ص ۶۳-۶۴)

مطلب گفته شده نشان می دهد که چنین احتمالی برای تفسیر مجمع البیان، به ویژه در روایات مربوط به قصص پیامبران بیشتر است؛ زیرا بنا بر نظر قرآن پژوهان، یکی از تفاسیر مرجع برای شیخ طبرسی، تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است. (نک: معرفت، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۹۸؛ سبحانی، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۵؛ علوی مهر، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۴۵) حتی برخی نوشته اند: طبرسی در موارد زیادی به تبیان استناد جسته، به خصوص در مواردی که مربوط به تفسیر روایی است. گویا طبرسی در اغلب جوانب تفسیری، گفته های شیخ طوسی را بازگو کرده و از او سخن می گوید. (نک: اوسی، ۱۳۸۱ ش، ص ۸۹) طبرسی در تفسیر خود به این مطلب تصریح داشته و می گوید: «تفسیر تبیان کتابی است که نور حق از آن اقتباس می شود. نشانه های صدق و صفا از آن ظاهر و هویدا می گردد و متضمن یک سلسله معانی والایی است که اسرار بدیعه و اعجاب آور را در بر دارد و در الفاظ نیز از صناعات مختلف ادبی سود جسته است. تفسیری که مقتدا و الگوی سایر کتب تفسیری بوده و از آن، همواره بزرگان بهره برده و از مضامین عالی آن استفاده کرده اند.» (طبرسی، ۱۹۵۵ م، ج ۱، ص ۲۰)

زمانی که بنا به گفته علامه عسکری، روایات منتقله در تفسیر تبیان وجود داشته باشد، قاعدتاً در مجمع البیان نیز با توجه به تبعیت وی از شیخ طوسی در غالب موارد، وجود خواهد داشت.

آیت الله خویی به یکی از تبعیت های شیخ طبرسی از شیخ طوسی در تفسیر آیه که منجر به خطا شده، توجه کرده است. او می نویسد: «طبق روایات، اسیر کافری که بعد از خاموش شدن آتش جنگ دستگیر شده است، کشته نمی شود بلکه پیشوای مسلمانان مخیر است که بر آنان منت بگذارد و بلاعوض آزادشان سازد و یا فدیة بگیرد و رهایشان سازد و یا آنان را به عنوان برده و غلام نگه دارد. با این حال شیخ طوسی روایتی را به علمای شیعه نسبت می دهد که بنا بر آن، امام و پیشوای مسلمانان مخیر

است اسیران جنگی را که پس از پیروزی مسلمانان پایان جنگ دستگیر کرده‌اند، به قتل برساند یا یکی از آن سه حکم را که قبلاً گفته شد، درباره آنان اجرا کند. در این گفتار، مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان، از شیخ طوسی پیروی کرده است. در صورتی که در این مورد اصلاً چنین روایتی وجود ندارد و یک اشتباه قلمی از سوی شیخ طوسی بوده و طبرسی هم بدون مراجعه و تحقیق همان را تعقیب کرده است. (نک: خوئی، ۱۴۲۴ق، ۳۶۵) این مطلب در حالی است که شیخ طوسی در کتاب المبسوط، نظریه مشهور را تأیید کرده است. (نک: طوسی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۳)

یکی از دلایل انتقال روایت از مدرسه خلفا به کتاب‌های مدرسه اهل بیت می‌توان از کلام علامه عسکری استظهار کرد، امانت علمی نزد علمای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است؛ یعنی علمای بزرگوار شیعه در کتاب‌های خود به‌ویژه در ابواب غیر فقهی به دنبال تدوین حدیث صحیح نبودند، بلکه در صدد جمع احادیث مناسب هر باب بودند. امانت علمی در نقل حدیث اقتضای آن داشت که هر حدیثی به آن‌ها می‌رسد، آن را در باب مربوط جای دهند و به صحت و عدم آن توجه نکنند تا همه احادیث آن باب، تام و تمام به محققان آینده برسد. هرچند برخی از آن احادیث را نپسندند و با موازین نقد علمی، ضعیفش بدانند. آن‌ها بیشتر خود را مسئول در برابر بررسی احادیث فقهی برای تمییز صحیح از سقیم می‌دانستند. (نک: عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲) این نوع از مواجهه به سبب احتیاط آن‌ها در قبال اعمال مکلفان بوده است.

دلیل دیگر انتقال روایات از دیدگاه علامه عسکری، اختلاط ذهنی اشخاصی است که هم از عامه روایت نقل می‌کردند هم از خاصه. مستند او گزارشی است از حدیث اختلاط «کشی» از «ابن ابی عمیر». (نک: عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۳)

خلاصه آنچه کشی در کتاب رجال خود نقل نموده، این است که به «محمد بن ابی عمیر» گفته شد: تو مشایخ عامه مسلک نیز دیده‌ای چرا از آن‌ها روایت نمی‌کنی؟ گفت: بله از آن‌ها روایت شنیده‌ام اما بسیاری از اصحابمان را دیدم که هم از عامه روایت گرفته‌اند هم از خاصه؛ سپس علمی که از دو مذهب عامه و خاصه گرفته بودند، [در ذهنشان] با هم در آمیخته گردید. تا آنجا که حدیث عامه را از خاصه نقل می‌کردند و

روایت خاصه را از عامه. پس ترسیدم نکند چنین اختلاطی بر من نیز عارض گردد؛ لذا روایت کردن از عامه را ترک نمودم. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۹۱)

سپس علامه عسکری، عیاشی را نمونه‌ای از کسانی می‌داند که روایات عامه و خاصه در ذهن او مخلوط شده بود (نک: عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۳)؛ زیرا در ترجمه او آورده‌اند که از ضعفاً نقل می‌کرده است؛ ابتدا عامی مذهب بوده سپس مستبصر و شیعه شده است. (نک: نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۵۰؛ حلی، ۱۳۸۱ق، ص ۱۴۵؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۴۸)

علامه عسکری در جای دیگر، راهیابی اخبار منتقله به مدرسه حدیثی شیعه را، حداقل در بحث اختلاف قرائت، به دو طریق می‌داند:

اول: تفاسیر مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام از جمله تبیان که اسناد روایات با رعایت امانت علمی ذکر کرده است؛ مجمع البیان و جوامع الجامع که بدون ذکر سند روایات را آورده است؛ سپس منقولات دو تفسیر فوق در سایر تفاسیر شیعه بدون ذکر سند راه یافته است.

دوم: روایات سیاری و افترا و مجعولات وی و انتساب آن به ائمه علیهم‌السلام. (عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۵۳)

۱-۲. انعکاس عملی روایت منتقله

گرچه به غیر از علامه عسکری، کسی به صراحت نامی از اصطلاح روایات منتقله نبرده است، در نوع تحقیقاتی که انجام پذیرفته، برخی عملاً دیدگاهی مشابه علامه عسکری داشته‌اند. یکی از نویسندگان معاصر، مواردی از روایات مذکور را که ابتدا در کتب تاریخی اهل تسنن همچون طبری آمده یا توسط غالیان جعل شده است و سپس در دوره‌های بعدی به معصومان علیهم‌السلام در شیعه نسبت داده شده، ذکر می‌کند. مثلاً وی درباره روایتی از امام صادق علیه‌السلام که در مورد رفتار حضرت یعقوب علیه‌السلام با فرزندانش و اظهار محبت زیاد به حضرت یوسف علیه‌السلام نقل شده، خرده گرفته است و آن را روایتی دست‌ساز «عمرو بن شمر» می‌داند که همان مطالبی را که از طرف افرادی مانند کعب الاحبار بین مسلمانان شایعه شده است، با بی‌تقوایی به صورت حدیث درآورده است. (نک: صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۱-۲۲، پاورقی) او در جای دیگر نوشته

است: اینکه یوسف هنگامی که قصد گناه کرد، تمثال یعقوب را دید که انگشت به دندان می‌گزد، در بحار الانوار از علی بن ابراهیم نقل شده است و این‌گونه مطالب، مباحثی است که در بین مفسران عامه شایع بوده و علی بن ابراهیم بدون دقت نقل کرده است و همان مطلب را راویان شیعه به صورت حدیث در آورده‌اند و در تفسیر عیاشی و سایر کتب شیعه درج شده است. (نک: همان، ص ۶۷، پاورقی) وی در جای دیگر شبیه به اشکال مذکور را به مجمع البیان نیز وارد می‌کند. (نک: همان، ص ۱۱۶، پاورقی) بنابراین او دلیل عمده انتقال روایات از عامه به خاصه را بر اثر عواملی می‌داند که عبارت‌اند از: اعتماد علمای عامه به سخنان افرادی مانند کعب الاحبار، تساهل راویانی مانند علی بن ابراهیم قمی در نقل اخبار از عامه، بی‌تقوایی برخی راویان مانند عمرو بن شمر یا از روی غرض توسط راویان دروغ‌پرداز در انتساب سخنان عامه به معصومان علیهم‌السلام، تبعیت بدون فحص مفسران بعدی در این نوع انتقال.

او در کتاب دیگر خود بیان می‌دارد در مجمع البیان مواردی وجود دارد که مقولات ابو جعفر محمد بن جریر طبری به عنوان روایات امام باقر علیه‌السلام تصور شده است. علت هم این است که شیخ طوسی در بسیار موارد به نقل از طبری مسئله‌ای را بیان می‌کند و با عبارت مثلاً «قال ابو جعفر»، که کنیه طبری است، از آن یاد می‌کند. سپس کاتبان تفسیر تبیان در جلوی کلمه ابو جعفر، عبارت مدح «علیه‌السلام» را نوشته‌اند. شیخ طبری نیز همان کلام نوشته‌شده توسط ناسخان و کاتبان تبیان را نقل کرده است و در ادامه تفاسیر بعدی نیز به نقل از طبری آن گفته را به عنوان روایت نقل کرده و پذیرفته‌اند. یکی از نویسندگان معاصر، این‌گونه مقولات طبری را «مرسلات طبری» نام‌گذاری کرده است. (نک: همو، ۱۳۹۰ش، ص ۲۳-۲۵)

گرچه از آن نظر که روایات گفته‌شده توسط طبری بدون سند ذکر شده و طبق اصطلاحات حدیث، چنین روایتی مرسل است، می‌توان با نام نهادن «روایت منتقله» بر این نوع روایات، آن‌ها را از دیگر روایات مرسل جدا کرد. به عبارت دیگر، مرحوم طبری در بسیاری موارد، روایات را بدون سند ذکر کرده است. با توجه به نظریه برخی از نویسندگان معاصر، برخی از این مراسیل، منتقله خواهند بود. البته ذکر این نکته نیز شایسته است که در فرایند انتقال مهم این است که «مقول»، به عنوان یک

روایت در مقصد انتقال پذیرفته گردد، خواه در نزد مبدأ نیز به عنوان روایت پذیرفته شده باشد و خواه نه. روایاتی که مد نظر اوست، انتقال درون مذهبی داشته است؛ یعنی از کتاب تبیان به کتاب مجمع البیان نه بین دو مکتب.

۲-۲. تعبیر دیگری از روایات منتقله

برخی از پژوهشگران مانند ابو شهبه و دکتر عصام العماد، به فرایند انتقال برخی منقولات که یا به صورت عام و از مذاهب و ادیان دیگر به دین اسلام انجام شده و یا به گونه خاص از کتب عامه به کتب امامیه صورت گرفته است، توجه کرده‌اند و از اخبار ذکر شده به عنوان «اخبار دخیله» نام برده‌اند. (نک: ابو شهبه، ۱۴۲۱ق، ص ۳۴۱؛ جبوری، ۱۳۸۷ش، ص ۶۰۶) البته اصطلاح «الاجبار الدخیله» که عنوان کتاب علامه تستری شده است، با توجه به فهرست کتاب مذکور، معنای عامی دارد که بیشتر منصرف به روایات تحریف شده و جعلی می‌گردد؛ اما با مراجعه به کتاب مذکور بیشتر مصادیق آن، ناظر به روایات تصحیف شده است. (نک: تستری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۵۳) بین اخبار دخیله مورد نظر علامه تستری و روایات منتقله رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ زیرا روایات منتقله ناستوار، قسمی از اخبار ساختگی هستند؛ اما روایات منتقله استوار را نمی‌توان جزئی از اخبار دخیله دانست.

۳. جایگاه روایت منتقله در تقسیم‌بندی روایات

این نکته که روایات منتقله در تقسیم‌بندی کلی روایات در چه جایی قرار می‌گیرند، می‌توان بدین صورت شرح داد. روایات با لحاظ مکتبی که در آن روایت شده‌اند سه نوع هستند:

الف. مختصه یعنی اختصاص به یک مذهب و فرقه دارد؛ مثلاً روایتی فقط در منابع اهل تسنن نقل شده است و در کتب شیعی دیده نمی‌شود یا در کتب مدرسه اهل بیت قرار دارد و در منابع عامه و غیر شیعی وجود ندارد؛

ب. مشترکه یعنی هم در منابع عامه نقل شده است هم در کتب شیعه؛

ج. منتقله که طبق تعریفی که ارائه شد، روایتی است که از فرقه و مذهبی به فرقه و مذهب دیگر انتقال یافته و سپس در مقصد، به بزرگان آن مذهب منسوب شده است؛ مثلاً روایتی از مدرسه خلفا و اهل تسنن به منابع مدرسه اهل بیت و امامیه راه یافته و

سپس در اثر اسباب و عللی به عنوان یک روایت شیعی مختصه یا حداقل مشترکه تلقی گردیده که به معصومان علیهم السلام نیز منسوب شده است. (نک: ستار، ۱۳۹۳ش، ص ۱۵)

اکنون جای آن دارد که تقسیم‌بندی درونی روایات منتقله نیز ذکر شود. روایات منتقله را نمی‌توان به صورت مطلق و فقط به صرف انتقال از مدرسه خلفا به مدرسه اهل بیت علیهم السلام طرح نمود و کنار گذاشت، بلکه روایات راه‌یافته به تفکر امامیه اثنی‌عشری را می‌توان در دو گروه جای داد:

اول: روایات منتقله استوار یعنی آن دسته از روایات منتقله که با بررسی و کاوش مورد تأیید عالمان دینی امامی قرار گرفته است.

دوم: روایت منتقله ناستوار یعنی دسته‌ای از اخبار در اندیشه امامیه مورد تأیید اکثر عالمان قرار نگرفته یا با کاوش محققان، ناستواری آن به ادله مختلف اثبات شده است. اتفاقاً بیشترین محل بحث و نقد و نقض در اخبار منتقله، همین قسم اخیر است که توجه محققان را به بحث از اخبار منتقله و بررسی آن سوق داده است.

از لحاظ دیگر، روایات منتقله را می‌توان تقسیم دیگری کرد. اگر با نگاه بین‌الادیانی به فرایند انتقال حدیث ملاحظه شود، می‌توان بخشی از اسرائیلیات را که بعداً به‌عنوان روایتی از معصوم علیه السلام تلقی شده است، نوعی روایت منتقله دانست که یا استوارند یا ناستوار. اما اگر نگاه بین‌المذاهبی باشد، همان انتقالی است که مثلاً از فرقه اهل تسنن به مذهب امامیه وارد شده است. بنابراین می‌توان با توسعه اصطلاحی که توسط علامه عسکری فقط در خصوص روایات انتقال داده‌شده از مدرسه خلفا به کتب مدرسه اهل بیت علیهم السلام آن‌هم با یک نگاه منفی نسبت به آن روایات به کار رفته است، آن را برای انتقالات بین‌ادیانی و بین‌مذهبی با لحاظ این ویژگی که از آن‌ها تلقی به سخن معصوم علیه السلام شده باشد، به کار برد.

۴. ملاک منتقله بودن یک روایت

برخی از نویسندگان معاصر، برای انتقالی که درباره برخی روایات ادعا نموده‌اند، چند ملاک ذکر کرده‌اند مانند اعتماد علمای عامه به سخنان افرادی مانند کعب الاحبار، تساهل راویانی مانند علی بن ابراهیم قمی در نقل اخبار از عامه، بی‌تقوایی برخی راویان مانند عمرو بن شمر یا از روی غرض توسط راویان دروغ‌پرداز در انتساب

سخنان عامه به معصومان علیهم السلام، تبعیت ناخواسته مفسران بعدی در این نوع انتقال. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۹ش، پاورقی ص ۲۱-۲۲، ۶۷ و ۱۱۶) برای اثبات منتقله بودن یک روایت، باید از دلایل، مستندات، قراین به گونه هم‌زمان بهره برد. در واقع اثبات منتقله بودن بیشتر از تراکم ظنون بهره می‌برد تا اتکا بر قیام یک دلیل. گاهی وجود یک روایت در منابع اهل تسنن و عدم وجود آن در منابع متقدم شیعه یا منابع مهم و مشهور شیعه می‌تواند دلیلی بر انتقال باشد. در برخی موارد امکان دارد بر اساس اشتراک همه یا بیشتر راویان در منابع شیعه و اهل تسنن - به‌ویژه که عامی باشد - احتمال منتقله بودن روایت را تقویت کرد. نیز انحصار روایت در کتب شیخ صدوق و شیخ طوسی که تصریح به داشتن اساتید اهل تسنن داشتند و عدم وجود روایت در دیگر منابع مهم شیعه، از مستندات منتقله بودن یک روایت است و اگر شباهت‌های متنی نیز وجود داشته باشد یا اضطراب متنی - به‌ویژه همراه با تحریف در کلمات که برخی محققان اشاره کرده‌اند (ربانی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۸) - موجود در روایات عامه در متون حدیثی شیعه نیز وجود داشته باشد، احتمال قریب به یقین انتقال، غالباً به قطع تبدیل می‌شود. نیز فرضیه انتقال روایت وقتی تقویت می‌شود که روایت‌های مشابهی از آن در منابع اهل تسنن وجود داشته باشد و به‌عکس، روایات مخالف آن در منابع شیعه وجود داشته باشد که چیزی شبیه همان است که توجه به خانواده بزرگ حدیث و توجه به روایات معارض نامیده‌اند. (نک: مسعودی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۸۱-۱۸۹) وجود روایت در منابع غیر امامی و تفرد محدث در نقل روایت با توجه به نگرش تقریبی وی و کرسی عام داشتن (نک: عاملی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶؛ طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۳) و یا عادی بودن نقل از عامه در نظر او دیگر ادله انتقال است. این قضیه برای محدثانی چون شیخ طبرسی و دیگرانی که استاد عامی داشته‌اند مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی (نک: طوسی، ۱۴۲۰ق، مقدمه، ۳۴-۸۰؛ مامقانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۶)، یا خود زمانی غیر امامی بودند و سپس امامی شدند مانند عیاشی (تفرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ۳۲۱) وجود دارد؛ زیرا ذهن آن‌ها گاهی ناخواسته به سمت پیش‌فرضی که قبلاً در ذهن آنان نهادینه شده - به‌ویژه با توجه به پذیرش قضیه تسامح در ادله سنن در موضوعات غیر فقهی از سوی برخی - گرایش پیدا می‌کند. در این موارد، زمینه برای انتقال روایت بیشتر است. از

دیگر دلیل‌های مهم در زمینه روایات منتقله که برخی از آن به خوش‌بینی نسبت به اهل کتاب یاد کرده‌اند، وجود داستان مشابه در تورات و انجیل کنونی است که احتمال اسرائیلی بودن آن در مرحله اول و سپس انتقالی بودن آن از کتب اهل تسنن به شیعه را تقویت می‌کند؛ به‌خصوص زمانی که افرادی مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و امثال آن‌ها راوی روایت باشند. (دیاری بیدگلی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۲۲ و ۳۳۴) در کنار قراین گفته‌شده می‌توان وجود راویانی که برایشان مهم نیست از چه کسی نقل کنند و صرف روایت بودن برایشان کافی است، نیز عدم دقت کافی در روایات مربوط به غیر فقه و به‌ویژه اخلاق و تفسیر به‌سبب پذیرش تسامح در ادله سنن را از مؤیدات منتقله بودن روایت دانست. البته اکتشاف انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز می‌تواند مساعدتی برای اثبات انتقال یک روایت از کتب اهل تسنن به منابع شیعه باشد. از دیگر موارد که نسبت به آن سزاوار است حساسیت بیشتری داشت، روایات شیخ طبرسی است که از ابو جعفر نقل می‌کند که نیاز به بررسی دارد آیا واقعاً روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است یا بین القاب آن امام همام و ابو جعفر طبری خلط شده است. (نک: صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۳-۲۵) گاهی نیز حمل کردن روایت بر تقیه در صورتی که یکی از ملاک‌های پیش‌گفته نیز ضمیمه آن شود، می‌تواند تأییدی بر منتقله بودن باشد. چه بسا که روایتی منتقله بوده اما محدثان شیعه به‌دلیل عدم آشنایی با انتقال آن، در صدد توجیه مفاد آن روایت از باب تقیه درآمده‌اند. مجهول بودن راویان با اضافه شدن شواهدی از سندسازی نیز می‌تواند احتمال انتقال را افزایش دهد. در نهایت، آنچه از همه بیشتر مهم است، وجود یک روایت در منابع متقدم اهل تسنن و عدم یا ندرت وجود آن در منابع حدیثی متقدم مشهور شیعه به‌ویژه کتب اربعه است. به بیان دیگر، متفردات محدثان و مفسران شیعی چون شیخ صدوق، شیخ طوسی، امین الاسلام طبرسی - که غالباً اساتید عامی مذهب نیز داشته‌اند - امکان منتقله بودن یک روایت را بیشتر می‌کند، به‌خصوص که همان روایت یا شبیه آن در منابع عامه وجود داشته باشد. به‌گونه خلاصه‌تر می‌توان گفت: برخی از شواهدی که می‌تواند انتقال روایت را ثابت کند عبارت‌اند از: در منابع اصیل و عتیق شیعی نیامده است، از طریق راویان غیر شیعی نقل شده است، مشتبه شدن روایت به‌سبب وجود راویان مشترک بین شیعه و اهل

تسنن در سند آن، شیخ اجازه عامی داشتن صاحب کتاب یا اصل یا منبع متقدم شیعی، عامی بودن صاحب کتاب، اصل یا تصنیف، غیر موجود بودن در دیگر کتب معتبر شیعه حتی به الفاظ مشابه، ارسال و تفرد در نقل و وجود آن روایت مرسل متفرد در منابع اهل تسنن.

۵. ملاک نقد روایت منتقله

بحث استواری و ناستواری روایت منتقله بعد از اثبات انتقال آن، همان ملاک‌های مربوط به روایات غیر منتقله است؛ یعنی بررسی سندی و متنی که باعث وثوق به صدور یا عدم وثوق به صدور می‌شود. این نکته را آیت‌الله معرفت درباره روایات تفسیری بیان کرده است. وی بر این باور است که اساساً نباید روایات تفسیری را بر اساس سند ارزیابی نمود؛ زیرا گرچه روایات تفسیری در اثر عواملی همچون وجود چهره‌های ناشناخته یا ضعیف الحال در سند، ارسال سند و یا حذف آن، ضعف سند دارد، ضعف سند یا قوت آن، آن‌گونه که در حوزه فقه و اصول فقه، مبنای پذیرش یا عدم پذیرش روایت قرار می‌گیرد، در باب تفسیر چنین نیست و این از آن‌روست که میان روایات فقهی با روایات تفسیری و چگونگی ارزش‌گذاری آن دو، تفاوتی بنیادین وجود دارد؛ به عبارت دیگر معیار اصلی و اولی سند نیست. (معرفت، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۳۱) قطعی نبودن انتساب کتابی که حدیث در آن مندرج است به مؤلف ادعایی آن کتاب، اضطراب داشتن متن حدیث به‌ویژه در خصوص حدیث‌هایی که از یک حادثه گزارش می‌دهند نه حوادث متعدد، به‌گونه‌ای که نمی‌توان اضطراب‌های مذکور را با هم جمع نمود و آن را توجیه کرد؛ وضعی و جعلی بودن روایت، عدم انطباق با تاریخ قطعی اثبات‌شده یا مشهور، عدم سازگاری با ضروریات دین و مذهب و مبانی متقن کلامی، ناسازگاری با حکم عقل بدیهی و یا استبعاد عقلی داشتن، مخالفت با آیات قرآن یا سنت قطعی یا اطمینان‌آور، رجحان داشتن خبر معارض با آن (نک: مسعودی، ۱۳۹۰ش، ص ۹۱ و ۱۳۲-۱۴۶؛ معماری، ۱۳۸۶ش، ص ۱۴۸-۱۶۱) و به‌طور کلی عدم وجود روایت در منبع معتبر، عدم شهرت راوی به راستگویی و امانتداری در نقل

حدیث یا اشتهاوی به دروغ‌گویی و خیانت- به‌خصوص در مواردی که قرینه‌ای دیگر بر اعتبار روایت موجود نباشد - عدم استواری و سلامت متن، به‌گونه‌ای که تردیدی را بزدايد یا بر آگاهی و علم مفسر در تفسیر آیه مورد نظر بیفزاید، مخالفت با مبانی مسلم عقلی یا شرعی (معرفت، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۶۱) از جمله اسباب ناستوار بودن یک روایت از جمله روایت منتقله است؛ برای نمونه به‌صورت اجمال، نمونه‌ای روایی از روایتی محتمل‌المتقله ذکر می‌شود. متن آن عبارت است از: «روی عن أمير المؤمنين ع أنه قال إن أول عين نبعت في الأرض هي التي فجرها الله لصالح فقال لها شرب و لكم شرب يوم معلوم.» (طبرسی، ۱۹۵۵م، ج ۷، ص ۳۱۳) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: اولین چشمه‌ای که در زمین جوشید، همان بود که خداوند برای صالح ظاهر کرد و صالح گفت: یک روز برای او و یک روز برای شما.

روایت گفته‌شده در هیچ‌یک از منابع روایی شیعه نیامده است؛ مگر اینکه برخی تفاسیر روایی از مجمع‌البیان، آن را نقل کرده‌اند. (نک: فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۷؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۶۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ج ۹، ص ۵۰۱) نیز در هیچ‌یک از منابع روایی عامه نیامده است؛ مگر اینکه برخی از مجمع‌البیان آن را نقل کرده‌اند. (نک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳) در عین حال، روایات معارضی وجود دارد که اولین چشمه جوشیده‌شده روی زمین را چشمه آب حیاتی می‌دانند که موسی و یوشع علیهم السلام ماهی مرده و نمک آسودشان را در آن شستند و زنده شد.^۲ (صدوق، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۴۷۶؛ همو، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۵۹ش، ج ۱، ص ۳۰۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲۷) دیلمی نیز روایت مذکور را با تغایر لفظی کمی به‌صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۲۰) اما روایت منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین شکل که پاسخ‌های امام علی علیه السلام در آن نیامده و فقط اصل واقعه و سؤال‌های یهودی در حدیث ذکر گردیده نیز نقل شده است. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۸۸-۶۸۹؛ صدوق، ۱۳۵۹ش، ج ۱، ص ۲۹۹) با اسناد دیگری نیز این واقعه در دیگر منابع نقل شده است. (جوهری بصری، ۱۴۰۵ق، ص ۱۴-۱۶؛ ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۹۷؛ حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲۳؛ طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۶۸) از دیگر روایات

معارض با روایت منقول در مجمع البیان، روایتی است که قسمتی از آن وجود چشمه‌ای در زمان نوح علیه السلام را تأیید می‌کند و این قضیه با ظهور اولین چشمه در زمان حضرت صالح علیه السلام مخالفت دارد.^۳ (صدوق، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۴۱)

آنچه از بررسی روایات گفته شده برمی‌آید، این است که چشمه صالح نمی‌تواند اولین چشمه جوشیده روی زمین باشد؛ زیرا نه تاریخ پیدایش کره زمین می‌تواند آن را بپذیرد و نه روایات مربوط. اما برای نمونه، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که «چشمه علی» واقع در شهرری استان تهران، قدمت بسیار زیادی دارد به گونه‌ای که تا هشت هزار سال پیش می‌رسد. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵ش، ص ۸۲) این در حالی است که به گفته برخی محققان، حضرت صالح علیه السلام نهایتاً در میانه سده هجدهم و سیزدهم قبل از میلاد یا ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد و یا سال ۲۹۹۲ قبل از میلاد می‌زیسته است. (نک: بیومی مهران، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۲۳۲؛ چلیپی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۳؛ صفایی حائری، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۴۹۴) ظاهر برخی آیات^۴ نشان می‌دهد که هم‌زمان با بارش باران، چشمه‌ها پرآب شده است. منطقی نیز این است که باران از اولین پدیده‌های مربوط به کره زمین باشد که به وسیله آن، درختان و گیاهان و جانداران حیات پیدا کنند و به زندگی ادامه دهند؛ چنان‌که همین منطقی از آیات قرآن قابل استنباط است^۵ و علامه طباطبایی مراد از رحمت خدا را بارانی می‌داند که از ابرها فرومی‌ریزد؛ ابرهایی که به وسیله بادها گسترش یافته و آثار آن عبارت است از هر چیزی که برآمدن باران مترتب شود، چون گیاه و درخت و میوه که در عین اینکه آثار باران‌اند، آثار حیات یافتن زمین بعد از مردنش نیز هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۰۲) بنابراین چگونه می‌توان تاریخ جاری شدن چشمه‌ها را با پیدایش باران و تاریخ باران را با تاریخ جریان هر نوع حیات در زمین یکسان ندانست؟! روایتی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پس از خلقت آسمان و زمین، مخلوقات دریایی در اقیانوس‌ها و چشمه‌ها و رودها ساکن شدند. (خصیبی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۳۷) لذا این مطلب نشان می‌دهد که پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین، چشمه‌ها به وجود آمده‌اند که مخلوقات مربوط توانسته‌اند در آن‌ها ساکن شوند. از سوی دیگر، وجود روایاتی مسند که برخی دارای سند معتبری هستند مبنی بر اینکه اولین چشمه مربوط است به زمان حضرت

موسی علیه السلام و جریان آب حیات، در تعارض با روایت چشمه حضرت صالح علیه السلام است که آن نیز به سبب ارسال، ضعیف است. البته می توان با توجه به گواهی تاریخ و علم زمین شناسی و دیرین شناسی مبنی بر جریان داشتن چشمه های کره زمین از ابتدای آفرینش، روایاتی را که از اولین چشمه ها صحبت می کنند، به معنا منصرف کرد که مقصود، اولین چشمه آب حیات یا چشمه ای با ویژگی های خارق العاده است. بنابراین روایت خلقت چشمه در زمان حضرت صالح علیه السلام از حیث خرق عادت بودن آن، نخستین چشمه محسوب شده است؛ زیرا بنا بر برخی نقل ها، می توان یکی از ویژگی های اعجاب انگیز آن چشمه را این دانست که وقتی ناقه یک روز همه آب های آن را می نوشید، به قوم ثمود شیر می داد؛ به گونه ای که همه سیراب می شدند. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۵، ص ۴۴۲) این احتمال نیز وجود دارد که چشمه ای که در برخی روایات به زمان حضرت موسی علیه السلام نسبت داده شده، در حقیقت بیان رسیدن موسی علیه السلام به همان چشمه ای بود که برای ناقه صالح علیه السلام و قوم او به وجود آمده بود.

اما ایرادی که هنوز باقی می ماند، این است که محتوای روایت چشمه حضرت صالح علیه السلام در هیچ منبع شیعه و سنی نیامده است؛ اما روایات مربوط به چشمه آب حیات به تعداد زیادی دیده می شود. این نشان می دهد که یا مرحوم طبرسی با تکیه بر حافظه خود مطلب را بیان کرده و مضمون روایات چشمه آب حیات حضرت موسی علیه السلام را به سبب مشغله و پرکاری و پرنویسی در تألیف کتب، برای حضرت صالح علیه السلام به کار برده است؛ و یا در کتابی غریب و غیر مشهور به ویژه مربوط به قصص، روایت چشمه حضرت صالح علیه السلام را رؤیت و سپس به سبب تسامح در ادله سنن نقل نموده است. نیز ممکن است این نقل از ذهن مرحوم طبرسی به نقل از اساتید عامی مذهب ایشان باشد. البته این قضیه به هیچ عنوان از شأن علمی امین الاسلام طبرسی نمی کاهد و نشان دهنده تتبع فراوان ایشان حتی برای نقل مورد جزئی در یک قصه قرآنی است.

چنان که ملاحظه شد، با توجه به عدم وجود روایت منقول امین الاسلام طبرسی در دیگر منابع حدیثی شیعه و حتی اهل تسنن، روایت مذکور از متفردات شیخ طبرسی است که احتمال انتقال آن از کتاب های قصص پیامبران- که در میان عامه رواج داشته

است. به مجمع البیان توسط طبرسی با توجه به ناسازگاری آن با روایات مندرج در منابع شیعه بعید نیست. اینکه چرا روایتی که نه در منابع شیعه آمده و نه در منابع اهل سنن، اما آن را منتقله خوانده‌ایم، بدین علت است که متفردات محدثان و مفسران شیعی چون شیخ صدوق، شیخ طوسی، امین الاسلام طبرسی - که غالباً اساتید عامی مذهب نیز داشته‌اند - امکان منتقله بودن یک روایت را بالا می‌برد؛ به ویژه روایات متعارض با آن، در منابع شیعه کیفیت و کمیت بیشتری نسبت به آن دارند؛ اما چنین کم و کیفی در منابع عامه دیده نمی‌شود؛ لذا احتمال انتقال از منابع سنّی به شیعه بیشتر است. به علت ارسال یا ضعف سند و نیز وجود روایات متضافر متعارض با آن در کتب شیعه، روایت منتقله چشمه حضرت صالح علیه السلام از اعتبار می‌افتد و باید آن را منتقله غیر استوار دانست.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کرد:

۱-۶. روایات منتقله مجموعه منقولاتی است که در منابع شیعه به‌عنوان روایت و حدیث مصطلح، به معصومان علیهم السلام منسوب شده است؛ اما پس از بررسی، کشف می‌گردد که نقل منسوب داده‌شده به معصوم علیه السلام از منابع عامه به کتب شیعی منتقل شده است و عالمان بعدی، آن عبارت منقول را به‌عنوان روایت معصوم علیه السلام تلقی کرده‌اند.

۲-۶. طبق مبنای حدیث پژوهی شیعی می‌توان به تعریف مذکور، تقیید «رسیدن نقل به معصوم علیه السلام» را اضافه کرد؛ زیرا منقولاتی که به‌عنوان حدیث از سوی غیر معصوم علیه السلام نقل می‌شود، حجت نیست و حدیث اصلاحی شیعه محسوب نمی‌شود؛ به عبارت دیگر قدر متیقن از روایت منتقله این است که در نگاه بدوی - یا طی فرایند یک پژوهش ناقص بدون در نظر گرفتن احتمال منتقله بودن آن - از این عبارت منقول، تلقی روایت معصوم علیه السلام شده باشد. بدین ترتیب، نقل موقوف و مقطوع صحابه و تابعان در حیطة روایات منتقله وارد نمی‌شوند.

۳-۶. قطعی نبودن انتساب کتابی که حدیث در آن مندرج است به مؤلف ادعایی آن کتاب، اضطراب داشتن متن حدیث به ویژه در مورد حدیث‌هایی که از یک حادثه

گزارش می‌دهند نه حوادث متعدد، به گونه‌ای که نمی‌توان اضطراب‌های مذکور را با هم جمع نمود و آن را توجیه کرد؛ اما پس از طی فرایند پژوهش برحسب پژوهش‌های روایات محتمل‌المنتقله، ثابت می‌شود از معصوم دیگری چون پیامبر ﷺ در منابع عامه، متصلاً، موقوفاً یا مقطوعاً نقل شده است. در این حالت، عدم صدور آن از معصومی که روایت در منبع شیعی بدو منتسب است، اثبات می‌شود. نیز گاه در صدور آن از معصوم تردید پیدا شود و یا در عدم صدور آن از معصوم یقین شود. اما اینکه این نقل که منتقله بودن آن اثبات شده، استوار است یا نه، معتبر است یا نه، مرحله بعدی پژوهش روی روایات منتقله است.

۴-۶. مواردی مانند اختلاط ذهنی راوی در اثر نقل روایت از دو مدرسه خلفا و اهل بیت علیهم‌السلام، ذکر سند در منبع اول و سپس حذف آن در منابع بعدی، سند سازی غلات برای احادیث مکتب خلفا و منسوب ساختن آن‌ها به معصومان علیهم‌السلام از جمله مهم‌ترین عوامل انتقال روایت از مدرسه خلفا به مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام است.

۵-۶. گرچه ممکن است گفته شود که امکان انتقال روایت از هر مکتبی در مکتب دیگر وجود دارد، با توجه به تاریخ اسلام و لحاظ نمودن مذهب حاکمان اسلامی در طول زمان و کثرت تعامل بین محدثان و راویان دو مذهب امامیه و اهل تسنن، انتقال بین مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بیشتر اتفاق افتاده و محل بحث است. با این حال روایاتی که از دیگر مذاهب نیز وارد کتب امامیه شده‌اند، نباید از نظر دور ماند.

۶-۶. اخبار منتقله به‌خصوص در منابع اولیه به‌دلیل معلوم بودن طرق و اسناد آن مشخص هستند، اما در دوره‌های بعدی، این تمییز و تشخیص از بین رفته و حدیثی شیعی تلقی شده‌اند. از این روی کتب اولیه نقش واسطه در انتقال این اخبار را ایفا نموده‌اند، اما یافت می‌شود اخباری که صاحبان کتب اولیه و متقدم نیز به منتقله بودن آن توجه نداشته و در منابع آنان به‌عنوان خبری امامی مورد توجه قرار گرفته است.

۷-۶. نوع نگاه مبدع اصطلاح روایت منتقله یعنی علامه عسکری به این اصطلاح، ملاحظه آن به‌عنوان یک راه حل نقد الحدیثی و یک نوع ضعف و دلیلی برای رد نمودن روایت- مانند آنچه در مواجهه با بخشی از روایات مربوط به تحریف قرآن انجام داده- است. با این حال می‌توان روایات منتقله را به دو نوع استوار و ناستوار

تقسیم کرد؛ به عبارت دیگر مواردی که علامه عسکری به عنوان روایات منتقله ذکر نموده و از آن به عنوان دلیلی برای ضعف و طرح روایت استفاده کرده است، مواردی است که روایت منتقله ناستوار و نامعتبر است. اما این امکان نیز وجود دارد که یک روایت به عنوان روایتی منتقله وارد منابع شیعی شده باشد و بتوان با استفاده از خانواده آن حدیث یعنی روایاتی که لفظاً و معنأ می‌توانند به عنوان مؤیدی برای استواری روایت منتقله باشند، اعتبار آن را اثبات کرد. در صورت اول، یعنی اثبات ناستواری روایت منتقله، مانند آنچه علامه عسکری در کتاب قرآن و روایات المدرستین انجام داده است - پالایشی در احادیث مکتب اهل بیت هر چند تعداد آن‌ها اندک باشد، صورت خواهد گرفت. در صورت دوم، یعنی اثبات استواری روایت منتقله، بر تعداد روایات - هر چند که تعداد روایات منتقله استوار کشف شده کم باشد - افزوده خواهد شد.

۸۶. روایات منتقله‌ای که اعتبار آن‌ها به لحاظ کشف ادله، استواری‌شان از نظر قواعد حدیثی امامیه اثبات گردد می‌توانند در گام بعدی سرآغاز بحث‌های تقریبی دو مذهب شیعه و اهل تسنن نیز قرار گیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. فان اشکل علیک شیء من ذلک، فاحمله علی جهالتک به، فانک اول ما خلقت کنت جاهلا و ما اکثر ما تجهل من الامر و یتحیر فیه رأیک و یضل فیه بصرک، ثم تبصره بعد ذلک.
۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مُسْكِينِ التَّقْفِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ... قَالَ [اليهودي] وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ الْعَيْنُ الَّتِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَّبْتُمْ هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي غَسَلَ فِيهَا يَوْشَعَ بْنَ نُونِ السَّمَكَةِ وَ هِيَ الْعَيْنُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَضِرُ وَ لَيْسَ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَيِيَ قَالَ صَدَقَتْ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبَخَطٌ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى.
۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّصَاعِ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بَنَ أَبِيطَالِبٍ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ بَنِي تَمِيمٍ يَقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ... قَالَ ... كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجْرَةَ صَنْوِيرٍ يَقَالُ لَهَا شَاهِدْرَخْتُ وَ كَانَ يَأْفُتُ بَنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَيَّ شَفِيرٍ عَيْنٍ يَقَالُ لَهَا رُوشَابُ كَانَتْ أَنْبَعَتْ لِنُوحٍ بَعْدَ

الطُّوفَانَ

۴. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (زمر: ۲۱)؛ آیا نظر نکرده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد و آن را به چشمه‌هایی که در زمین است وارد کرد، سپس به وسیله آن زراعتی را با رنگ‌های متفاوتش بیرون می‌آورد؛ سپس خشک می‌گردد، پس آن را زرد می‌بینی؛ سپس آن را درهم شکسته می‌گرداند؟! قطعاً در این (مطلب) تذکری برای خردمندان است.

۵. «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمَخِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (روم: ۵۰)؛ پس به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند؛ قطعاً آن (خدا) زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیزی تواناست.

۶. برای نمونه، «حاکم موفق بن عبدالله عارف نوغانی» از جمله اساتید عامی مذهب شیخ طبرسی در نقل حدیث است (نک: آقابزرگ تهرانی، ۱۳۹۲ق، ص ۲۱۷؛ امین، ۱۳۹۲ق، ج ۱۳، ص ۶۵-۶۶)؛ چنان‌که امین الاسلام طبرسی در شرح زندگانی امام رضا علیه السلام آورده است: حاکم موفق بن عبدالله عارف نوغانی برای روایت کرده است. او می‌نویسد: «قد نقلت الرواة من العامة والخاصة كثيرا من دلالاته و آیاته فی حیاته و بعد وفاته، و نحن نذكر منها ما يليق بكتابنا هذا، فمما روته العامة: ما أخبرني به الحاكم الموفق بن عبدالله العارف النوقاني قال...» (طبرسی، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۵۳)

منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، طبقات اعلام الشيعة، بيروت: دار الكتب العربي، ۱۳۹۲ق.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بيروت: دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة (للعمانی)، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۴. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۵. ابو شهبه، محمد بن محمد بن سویلم، الوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث، ریاض: مکتبه السنه، ۱۴۲۱ق.
۶. امین، محسن، اعیان الشیعه، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۰ق.
۷. اوسی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱ش.
۸. اویسی، کامران و رضا مؤدب، «بررسی شواهد منتقله بودن و ناستواری روایت خنده حام بن نوح در تفسیر مجمع البیان»، سفینه، شماره ۵۳، ۱۳۹۵ش [الف]، ص ۱۰-۳۱.
۹. _____، «تحلیل روایات منتقله در مجمع البیان با تأکید بر روایت چشمه صالح علیه السلام»، مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث، شماره ۶، ۱۳۹۵ش [ب]، ص ۲۵-۴۷.
۱۰. اویسی، کامران، «بررسی روایات تفسیری منتقله مجمع البیان در قصص انبیاء»، پایان‌نامه دکتری، تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، استاد راهنما: رضا مؤدب، ۱۳۹۵ش.

۱۱. —، بررسی روایات تفسیری منتقله قصص انبیا در مجمع البیان، قم: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۷ش.
۱۲. بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه سید محمد راستگو، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۱۳. تستری، محمدتقی، الاخبار الدخیلة، تهران: انتشارات صدوق، ۱۴۰۱ق.
۱۴. تفرشی، مصطفی بن حسین، تقد الرجال، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۳۷۷ش.
۱۵. جبوری، عبدالله محمود، الزلزال إبتصار الحق (المناظرات التي احدثت زلزلا عنيفا فی ارضیه الفکر السلفی الوهابی)، قم: منشورات الاجتهاد، ۱۳۸۷ش.
۱۶. جمعی از نویسندگان، اطلس کامل تهران، تهران: مؤسسه گیتاشناسی، ۱۳۸۵ش.
۱۷. جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، قم: انتشارات طباطبایی، ۱۴۰۵ق.
۱۸. چلبی، مصطفی بن عبدالله، ترجمه تقویم التواریخ، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶ش.
۱۹. حسینیان قمی، مهدی، «پاسخی به کتاب حدیث‌های خیالی»، علوم حدیث، شماره ۳۴، ۱۳۸۳ش، ص ۱۵۶-۱۸۱.
۲۰. حلبی، ابوصلاح تقی بن نجم، تقریب المعارف، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال، نجف اشرف: منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ق.
۲۲. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۲۳. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۲۴ق.
۲۴. دیاری بیدگلی، محمدتقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر، تهران: سهروردی، ۱۳۸۳ش.
۲۵. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب إلی الصواب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۲۶. ربانی، محمدحسن، آسیب‌شناسی حدیث، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸ش.
۲۷. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ج ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۸. زمانی پهمدانی، کاظم، «تحلیل اخبار منتقله در آثار شیخ طوسی (علیه الرحمه) و پیامدهای آن با تعریف اصطلاحی علامه عسکری»، پایان‌نامه دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، استاد راهنما: رضا مؤدب، ۱۳۹۵ش.
۲۹. سبحانی، جعفر، الشیخ الطبرسی امام المفسرین فی القرن السادس حیاته و آثاره، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۲ش.
۳۰. ستار، حسین، «بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق»، پایان‌نامه دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، استاد راهنما: رضا مؤدب، ۱۳۹۳ش.

۳۱. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف علیه السلام، چ ۱۵، تهران: امید فردا، ۱۳۸۹ ش.
۳۲. _____، حدیث های خیالی در تفسیر مجمع البیان، چ ۵، تهران: کویر، ۱۳۹۰ ش.
۳۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ ش.
۳۴. _____، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۳۵. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۳۶. _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۹ ش.
۳۷. صفایی حائری، علی، تطهیر با جاری قرآن، قم: لیلۃ القدر، ۱۳۸۶ ش.
۳۸. طباطبایی، محمدحسین، شیعیه در اسلام، قم: نشر قدس رضوی، ۱۳۸۰ ش.
۳۹. _____، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۴۰. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۷ ق.
۴۲. _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: بی نا، ۱۹۵۵ م.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، قم: مکتبه المحقق الطباطبایی، ۱۴۲۰ ق.
۴۴. _____، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۴۵. عابدینی، احمد، «بررسی حدیث های خیالی در مجمع البیان والتبیان»، بیانات، شماره ۷۲، ۱۳۹۰ ش، ص ۲۱۸-۲۰۷.
۴۶. عاملی، حسین بن عبدالصمد، وصول الاخبار الی اصول الأخبار، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۳۶۰ ش.
۴۷. عاملی، محمد بن حسن بن شهید ثانی، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۹ ق.
۴۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۴۹. عسکری، مرتضی، برگستره کتاب و سنت، ترجمه محمدجواد اکرمی، چ ۱، قم: انتشارات علامه عسکری، ۱۳۹۱ ش.
۵۰. _____، القرآن الکریم و روایات المدرستین، چ ۲، تهران: مجمع علمی الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۵۱. _____، معالم المدرستین، چ ۴، تهران: مؤسسه البعثة، ۱۴۱۲ ق.
۵۲. _____، نقش ائمه در احیای دین، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۵۴ ش.
۵۳. علوی مهر، حسین، آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۵۴. علی زاده، علی، «احادیث خیالی یا شواهد خیالی»، علوم حدیث، شماره ۳۵ و ۳۶، ۱۳۸۴ ش.

ص ۱۲۵-۱۴۸.

۵۵. فیض کاشانی، محسن، *تفسیر الصافی*، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
۵۶. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۵۷. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۵۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۵۹. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، بی جا: بی نا، بی تا.
۶۰. مرعی، حسین عبدالله، *منتهی المقال فی الدراية و الرجال*، چ ۱، بیروت: مؤسسه العروة الوثقی، ۱۴۱۷ق.
۶۱. مسعودی، عبدالهادی، *آسیب شناخت حدیث*، قم: زائر، ۱۳۹۰ش.
۶۲. ———، *روش فهم حدیث*، تهران: سمت، ۱۳۹۲ش.
۶۳. معرفت، محمدهادی، *آموزش علوم قرآن*، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۶۴. ———، *التفسیر و المفسرون فی توبه التفسیر*، مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیه، ۱۳۸۷ش.
۶۵. معماری، داود، *مبانی و روش های نقد متن حدیث از دیدگاه اندیشوران شیعه*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۶۶. مؤدب، رضا و ستار، حسین، «بررسی نقش روایت مشترک در اخبار منتقله موردی: جعابی از مشایخ صدوق»، *حدیث پژوهی*، شماره ۱۱، ۱۳۹۳ش، ص ۲۰۷-۲۳۸.
۶۷. مؤدب، رضا و زمانی پهمدانی، کاظم، «تحلیل روایت تفسیری منتقله ابن فحام در خصوص کاستی از آیه ۳۳ آل عمران در امالی شیخ طوسی»، *حدیث پژوهی*، شماره ۱۷، ۱۳۹۶ش، ص ۱۴۷-۱۶۴.
۶۸. مؤدب، رضا و کامران اویسی، «بررسی منتقله بودن روایت ذبیح بودن اسحاق علیه السلام در تفسیر مجمع البیان»، *پژوهشنامه قرآن و حدیث*، شماره ۱۶، ۱۳۹۴ش، ص ۳۵-۶۲.
۶۹. ———، «بررسی منتقله بودن روایت سبعة أحرف»، *لسان صدق*، شماره ۱، ۱۳۹۱ش، ص ۲۸-۱۱.
۷۰. مهدوی راد، محمدعلی، *آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، چ ۱، تهران: هستی نما، ۱۳۸۲ش.
۷۱. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ش.